



درس تفسیر سوره مبارکه مؤمنون - جلسه ۴

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿٢﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿٣﴾ وَالَّذِينَ هُمْ
لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿٤﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِأُفْروْجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿٥﴾ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ
﴿٦﴾ فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿٧﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿٨﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى
صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٩﴾

بیان برخی نکات ادبی ﴿معرضون﴾ و ﴿فاعلون﴾

سوره مبارکه «مؤمنون» که در مکه نازل شد به فضایل علمی و اخلاقی دعوت می‌کند آن هم به نحو ملکه این
تعبیراتی که به صورت ﴿مُعْرِضُونَ﴾ که اسم فاعل باب افعال است یا ﴿فَاعِلُونَ﴾ که اسم فاعل ثلاثی مجرد است
گرچه اینها به وزن اسم فاعل اند ولی در حقیقت صفت مشبیه اند اسم فاعل نیستند یعنی کسانی که ایمان برای آنها
ملکه است اینها ثابت الایمان اند و اعراض از لغو برای اینها ملکه است و همچنین تزکیه نفوس برای اینها ملکه است
حفظ عفت و حجاب برای اینها ملکه است بنابراین اینها صفات مشبیه مؤمنان اند نه اسم فاعل.

تعبیرات قرآن درباره پلیدی گناهان و راه تطهیر آن

مطلب دوم آن است که هر گناهی رجس است و آلودگی است و چرك. تعبیر قرآن کریم از گناهان به عنوان رجس تارة، رجس تارة أُخری، رین تارة ثالثة از همین قبیل است ﴿وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾^۱ یا ﴿رَجْسًا﴾^۲ یا ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۳ این تعبیر «رین»، «رجس»، «رجز» همه نشانه آن است که گناه بالأخره پلیدی و آلودگی و چرك است تعبیرات قرآن کریم که همین است روایات هم می فرماید این اعمال عبادی برای دفع یا رفع این رین و چرك است کسی که ملکه او این فضایل عملی است این به منزله بهداشت است نمی گذارد او آلوده شود و اگر کسی آلوده شد اینها به منزله درمان است که او را تطهیر می کند و اگر گفته شد صدقه و زکات، مطهر شماست اینها به عنوان تمثیل است نه تعیین یعنی مطهر بودن اختصاصی به زکات ندارد نماز هم مطهر است تقوا، بالاترین طهارت را به همراه دارد. در بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) چند جمله است که این اصول کلی را تأیید می کند و آن اصول کلی این است که هر گناهی بالأخره چرك است و رجس است و رجز و هر اطاعتی به منزله کوثر است که اینها را شستشو می کند این تعبیرات، اختصاصی به مسئله زکات ندارد که فرمود: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ﴾^۴ صدقه و زکات این طور است نماز هم همین طور است تقوا هم همین طور است اعمال و عبادات دیگر هم همین طور، حالا برخی از بیانات نورانی حضرت امیر را می خوانیم تا روشن شود که همه این امور، صبغه تطهیر دارند.

۱. سورة مدثر، آیه ۵.

۲. سورة توبه، آیه ۱۲۵.

۳. سورة مطففين، آیه ۱۴.

۴. سورة توبه، آیه ۱۰۳.

بیان برخی مصادیق علم الهی به جزئیات در خطبه ۱۹۸ نهج البلاغه

خطبه‌ای است که در آغاز این خطبه علم حق تعالی به جزئیات را مشخص می‌کند خطبه ۱۹۸ است این خطبه ۱۹۸ آغازش مربوط به این است که خدای سبحان به همه جزئیات عالم است بعد تشویق می‌کند به مسئله تقوا و اینکه تقوا ظهور است و مطهر از هر رجس و آلودگی است. آغاز خطبه این است که «يَعْلَمُ عَجِيجَ الْوُحُوشِ فِي الْفَلَوَاتِ وَمَعَاصِيَ الْعِبَادِ فِي الْخَلَوَاتِ وَ اخْتِلَافَ الثِّيَانِ فِي الْبِحَارِ الْعَامِرَاتِ وَ تَلَاطُمَ الْمَاءِ بِالرِّيَّاحِ الْعَاصِفَاتِ» مرحوم حاج آقا رحیم ارباب (رضوان الله علیه) می‌فرمودند اولین روزی که من رفتم درس نهج البلاغه مرحوم جهانگیرخان قشقایی ایشان داشتند این خطبه را درس می‌گفتند آن روز در حوزه اصفهان نهج البلاغه را آن حکمای بزرگ تدریس می‌کردند. ایشان می‌فرمود من روزی که رفتم درس نهج البلاغه مرحوم جهانگیرخان قشقایی داشتند خطبه «يَعْلَمُ عَجِيجَ الْوُحُوشِ فِي الْفَلَوَاتِ» را معنا می‌کردند. پیچیدگی این خطبه این است که علم ذات اقدس الهی به جزئیات چگونه است مسئله علم به جزئیات از مسائل پیچیده‌ای است که جزء سه تا مسئله است که غزالی با فلاسفه درگیر جدی است. منشأ پیچیدگی هم این است که اگر بگوییم ذات اقدس الهی قبل از جزئیات به اینها علم دارد معدوم که قابل کشف و شهود و اینها نیست که خدا علم داشته باشد، اگر بگوییم در ازل علم ندارد این نقص است این يك، بعد از اینکه شیء جزئی موجود شد وقتی دوباره از بین رفت اگر علم خدا ثابت باشد که این - معاذ الله - جهل است اگر علم هم همراه معلوم برود که علم، تغییرپذیر است این جزء عویصه‌های مسئله علم واجب است. مرحوم حاج آقا رحیم می‌فرماید این خیلی پیچیده و مشکل بود و مرحوم جهانگیرخان قشقایی این مسئله را به خوبی حل کرد. بر اساس حکمت متعالیه کاملاً قابل حل است. فرمود رفت و آمد ماهی‌ها در دریاها را خدای سبحان می‌داند، خب بالآخره الآن اگر کسی می‌تواند رفت و آمد يك عابر را یا اسب یا شتر را تشخیص دهد برای

اینکه اثر پا مشخص است اما رفت و آمد ماهی‌ها در دریاها ظاهراً اثر محسوسی به جا نمی‌گذارد که معلوم شود اینجا کدام ماهی رد شده جنسش چه بوده به سرعت رد شده یا به کندی رد شده. در بیانات نورانی حضرت امیر در این قسمت از خطبه این است که «وَ اِخْتِلَافَ النِّينَانِ فِي الْبِحَارِ الْعَامِرَاتِ» اختلاف یعنی رفت و آمد «نینان» هم جمع «نون» است یعنی ماهی ذات اقدس الهی رفت و آمد ماهی‌های گوناگون را که در دریا تردد می‌کنند می‌داند خب اثبات این علم برای ذات اقدس الهی سهل است منتها با مبنایی باید روشن شود که علم، ثابت است و معلوم، متغیر و جهل هم پیش نمی‌آید این علم به متغیر است نه «العلم المتغیر».

تبیین آثار تقوا و نماز در بیان حضرت علی (علیه السلام)

بعد از این جمله‌ها در همان خطبه ۱۹۸ نوبت به مسئله تقوا می‌رسد. فرمود ذات اقدس الهی مسئله تقوا را بر شما لازم کرده است و این تقوا «طهور دس أنفسکم»؛ «فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءِ قُلُوبِكُمْ وَ بَصَرٌ عَمَى أَفْئِدَتِكُمْ وَ شِفَاءٌ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ وَ صَلَاحُ فَسَادِ صُدُورِكُمْ وَ طَهُورٌ دَسِ أَنْفُسِكُمْ» این شما را پاک می‌کند خب آن تعبیری که قرآن فرمود این غسلین، «لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ» این چرک‌هایی که در قیامت است و خوراک تبه‌کاران است همین معاصی است، تقوا این چرک‌ها را شستشو می‌کند این در خطبه ۱۹۸ است اما جامع‌تر از اینها خطبه ۱۹۹ است که مسئله نماز و زکات و رعایت امانت را ذکر می‌کند در خطبه ۱۹۹ فرمود: «تَعَاهَدُوا أَمْرَ الصَّلَاةِ وَ حَافِظُوا عَلَيْهَا وَ اسْتَكْبَرُوا مِنْهَا وَ تَقَرَّبُوا بِهَا فَإِنَّهَا» «كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً مَوْقُوتاً» أَلَا تَسْمَعُونَ إِلَى جَوَابِ أَهْلِ النَّارِ حِينَ سُئِلُوا: «مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ» نشنیدید وقتی از جهنمی‌ها سؤال می‌کنند به چه جهت به جهنم افتادید آنها در جواب می‌گویند که ما اهل نماز نبودیم «وَ إِنَّهَا لَتَحْتُ الذُّنُوبَ حَتَّى الْوَرَقِ وَ تُطْلِقُهَا إِطْلَاقَ الرِّبْقِ وَ شَبَّهَهَا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) بِالْحَمَةِ تَكُونُ عَلَى بَابِ الرَّجُلِ فَهُوَ يَغْتَسِلُ مِنْهَا فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ خَمْسَ

مَرَّاتٍ فَمَا عَسَى أَنْ يَبْقَى عَلَيْهِ مِنَ الدَّرَنِ» فرمود نماز را وجود مبارك پیامبر به منزله يك چشمه منزلی می داند فرمود يك چشمه خصوصی که دم در منزل انسان باشد و انسان شبانه روز پنج بار در این آب چشمه زلال غسل کند دیگر بدنش آلوده نیست فرمود نماز، چشمه طهور است نماز پنج وقت پنج بار غسل کردن و غسل کردن در این چشمه است، بنابراین آنچه در آیه سوره مبارکه «توبه» آمده است: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ﴾ این اختصاصی به مسئله زکات ندارد اساساً کل تقوا این طور است و نماز هم به منزله چشمه خصوصی است اگر پنج نفر در خانه هستند مثل اینکه پنج تا چشمه دارند و اصولاً آب چشمه آب راکد نیست تا چرك را آنجا نگه ندارد يك آب روان است خب این برای نماز.

پشت سر این مسئله زکات را مطرح فرمود بعد جریان ادای امانت را ذکر فرمود فرمود: «ثُمَّ أَدَاءَ الْأَمَانَةِ» نماز است و زکات است و ادای امانت «فَقَدْ خَابَ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا إِنَّهَا عُرِضَتْ عَلَى السَّمَوَاتِ الْمُبِينَةِ وَالْأَرْضِينَ الْمَذْخُوعَةِ وَالْجِبَالِ ذَاتِ الطُّولِ الْمَنْصُوبَةِ فَلَا أَطُولَ وَلَا أَعْرَضَ وَلَا أَعْلَى وَلَا أَعْظَمَ مِنْهَا وَلَوْ اِمْتَنَعَ شَيْءٌ بِطُولٍ أَوْ عَرَضٍ أَوْ قُوَّةٍ أَوْ عِزٍّ لَا مَتَنَعَنَ وَلَكِنْ أَشْفَقَنَ مِنَ الْعُقُوبَةِ وَ عَقَلْنَ مَا جَهِلَ مَنْ هُوَ أضعَفُ مِنْهُمْ وَ هُوَ الْإِنْسَانُ ﴿إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾» خب همین ادای امانت است شما الان می بینید در این چندین میلیون پرونده ای که در دستگاه قضایی است بخش مهمش مربوط به همان خیانت در امانت است این خیانت در امانت است که کشور را فلج می کند این ادای امانت است که کشور را راحت می کند. آن امانت ولایت را به ماها ندادند به ما تولی دادند نه ولایت، تولی واجب است ما معتقد به خداییم، معتقد به قیامتیم، معتقد به وحی و نبوت و رسالت و امامت دوازده امام هستیم همین! اما آن را که دادند به اهل بیت دادند بر ما رعایت حق مردم را واجب کردند این شیء آسانی نیست این تجاوز

به حقّ دیگری یعنی رعایت نکردن ادای امانت دیگر که کشور را هم فلج می‌کند در مسائل حقوقی بین‌المللی هم همین طور است این ادای امانت این اثر را دارد.

رسالت علی (علیه السلام) در زدودن رجس و آثار آن

در بخش‌های دیگر وجود مبارك حضرت فرمود بعضی‌ها هستند که خودشان آلوده‌اند نه تنها عملشان آلوده است وقتی ملکه شد این می‌شود آلوده. در نامه ۴۵ که برای عثمان بن حنیف انصاری مرقوم می‌فرمایند در آنجا این چنین مرقوم می‌فرمایند: «وَاللَّهِ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَى قِتَالِي لَمَا وَلَّيْتُ عَنْهَا وَلَوْ أُمَكَّتِ الْفَرَسُ مِنْ رِقَابِهَا لَسَارَعَتْ إِلَيْهَا وَسَاجَهْدُ فِي أَنْ أَطَهَّرَ الْأَرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ» من اگر فرصت بشود دستم برسد می‌خواهم زمین را از این آدمِ ناپاک یعنی معاویه پاک کنم الان شما می‌بینید خاورمیانه به وسیله همین آل سعود و آل خلیفه و قذافی و بالأخره سران استکبار و صهیونیسم آلوده شد اینها رجس‌اند اگر این غبار سرایت کند به جان، کلّ این جان را آلوده می‌کند فرمود معاویه صدر و ساقه‌اش پلید است آلوده است من می‌خواهم زمین را از این انسان آلوده پاک کنم نه اینکه او را گوشه‌ای بگذارم حالا اگر يك آلودگی در لباس بود شما این آلودگی را در گوشه لباس جا دادید در جیب جا دادید این لباس، پاک نمی‌شود فرمود من بنایم بر این است که زمین را پاک کنم و زمین به وسیله مرگ معاویه و امثال معاویه پاک می‌شود من «سَاجَهْدُ فِي أَنْ أَطَهَّرَ الْأَرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ وَالْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ حَتَّى تَخْرُجَ الْمَدْرَةُ مِنْ بَيْنِ حَبِّ الْحَصِيدِ» تا زمین شکوفا شود میوه خودش را بدهد بهره خودش را بدهد و مانند آن.

در بخش‌های دیگر هم اینکه گناه، آلودگی است و آلودگی را باید از بین برد را وجود مبارك حضرت مرقوم فرمودند در آن عهدنامه‌ای که برای مالك اشتر ذکر فرمودند [یعنی نامه ۵۳ نهج البلاغه] به این صورت ذکر کردند فرمودند: «وَلْيَكُنْ أَبْعَدَ رَعِيَّتِكَ مِنْكَ وَ أَشْنَأَهُمْ عِنْدَكَ أَطْلَبُهُمْ لِمَعَائِبِ النَّاسِ فَإِنَّ فِي النَّاسِ عُيُوبًا أَلْوَالِي أَحَقُّ مَنْ

سَتَرَهَا» شما بخواهید تمام جزئیات امور مردم را دخالت کنید که نمی‌شود به دنبال همه عیوب جزئی و کلی بگردید این کار آخرت است نه کار دنیا. این را وجود مبارك حضرت امیر به مالك اشتر سفارش می‌کند بعد می‌فرماید: «فَلَا تُكْشِفَنَّ عَمَّا غَابَ عَنْكَ مِنْهَا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ تَطْهِيرُ مَا ظَهَرَ لَكَ» این گناهان علنی آلودگی است این را پاك كن حالا کسی در اتاق خودش در منزل خودش معصیتی می‌کند به دنبال آن نرو اما آن خیابان را پاك كن، پارک‌ها را پاك كن، معابر را پاك كن، ادارات را پاك كن این گناهان علنی را پاك كن حالا گناهان مستور را که ذات اقدس الهی در قیامت بررسی می‌کند. «فَإِنَّمَا عَلَيْكَ تَطْهِيرُ مَا ظَهَرَ لَكَ» بی‌حجابی چرك است این چرك را پاك كن. غرض آن است که تمام گناهان چرك است و تمام اطاعت‌ها کوثر است شما می‌بینید تقوا يك طرف، صلات يك طرف، زكات يك طرف، جهاد يك طرف، حفظ امنیت و عفاف عمومی يك طرف، همه را وجود مبارك حضرت امیر تطهیر دانست آنجا که می‌فرماید من می‌خواهم زمین را تطهیر کنم با جهاد می‌خواهد تطهیر کند پس «الجهاد تطهير، الصلاة تطهير، الزكاة تطهير، أداء الأمانة تطهير» رعایت نظم عمومی و رعایت حجاب و عفاف برای توده مردم و زنان تطهیر اینها همه تطهیر است.

كلام علی(علیه السلام) درباره آثار زكات و موارد مصرف آن

در بخش دیگری باز وجود مبارك حضرت امیر فرمود: «فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرْكِ وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً عَنِ الْكِبَرِ وَالزَّكَاةَ تَسْبِيحاً لِلرِّزْقِ وَالصِّيَامَ ابْتِلَاءً لِاخْلَاصِ الْخَلْقِ وَالْحَجَّ تَقَرُّبَةً لِلدِّينِ»^۵ اینکه فرمود ایمان برای تطهیر از شرك است يك اصل جامع است خب ایمان، شعب فرعی فراوانی دارد بنابراین كل معصیت می‌شود چرك و كل اطاعت می‌شود کوثر اما آنچه درباره زكات واقع شده در حقیقت خود مال نمی‌تواند چرك باشد برای اینکه مَصارف

هشت گانه زکات یکی از آنها فی سبیل الله است خب اگر ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ﴾^۶ است بعد فی سبیل الله است شارع مقدس حاضر است که به مؤمن مستحق چرك عطا کند یا برای ساختن مسجد و تأمین هزینه جهاد فی سبیل الله چرك مصرف شود یا برای چاپ و نشر قرآن کریم چرك مصرف شود این یعنی چه؟! و اگر زکات چرك است به بنی هاشم نمی رسد خب چطور زکات بنی هاشم به بنی هاشم می رسد درست است زکات غیر بنی هاشم به بنی هاشم نمی رسد اما زکات بنی هاشم که به بنی هاشم می رسد البته بعضی از اموال است که به اهل بیت (علیهم الصلاة و علیهم السلام) نمی رسد آنها مقام شامخشان جداست ولی غرض آن است که این تعلق چرك است این نظیر همان غُساله ای است که گفته شد مادامی که این غساله در این پارچه هست قبل از فشار دادن، این پارچه آلوده است وقتی فشار دادند و این غساله بیرون رفت این پارچه پاك می شود برخی از اموال است که حالا یا بر اساس رضایت داده نمی شود یا جهات دیگر ممکن است حضاضتی در آن باشد.

بررسی کلام صاحب المیزان درباره عامل تشکیل دهنده ایمان

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾ در بخش ایمان ملاحظه فرمودید این بحثی که سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) در المیزان دارند فرمودند ایمان از سنخ علم عملی است با علم نظری حل نمی شود^۷ یعنی صرف اینکه انسان جهان بینی خوبی داشته باشد بداند خدایی هست و قیامتی هست و بهشت و جهنمی هست این حل نمی شود با علم عملی حل می شود یعنی بر من واجب است این کار را انجام بدهم، بر من حرام است که فلان کار را انجام بدهم این واجب و مستحب و حرام و مکروه که بخش حکمت عملی است علم عملی، ایمان را می سازد

۶. سوره توبه، آیه ۶۰.

۷. المیزان، ج ۱۵، ص ۶ و ۸.

اگر این تعبیر را نفرموده بودند «و هو علمٌ عملی» نقدی وارد نبود برای اینکه قبلش دارند ایمان، التزام است^۸ اما تمام کوشش و تلاش آنان این است که بفرمایند ایمان، محصول جهان‌بینی نیست یعنی محصول حکمت نظری نیست محصول حکمت عملی است محصول بود و نبود نیست محصول باید و نباید است. تا اینجا درست است که محصول بود و نبود نیست اما محصول باید و نباید هم نیست اگر سخن در این است که باید و نباید یعنی چه چیزی واجب است چه چیزی حرام، زمینه را فراهم می‌کند بلکه خبر حریفی است حق اما ایمان همان علم عملی باشد خیر این چنین نیست. نفس دارای شئون متعدّد است (يك) با برخی از این شئون چیز می‌فهمد (دو) با برخی از این شئون تصمیم می‌گیرد اراده دارد اخلاص دارد محبّت دارد شوق دارد گرایش دارد گریز دارد (سه) تمام ایمان به این بخش عملی نفس برمی‌گردد یعنی به عقل عملی. وقتی که انسان می‌خواهد دقیقاً سخن بگوید می‌گوید که دست و پا با چشم و گوش هیچ ارتباط ندارند اگر کسی دست خود را با اختیار خودش بست یا پای خود را با اختیار خود بست چشم او کاملاً مار و عقرب را می‌بیند این اگر عینك بگذارد بخواد دور را ببیند تلسکوپ بگذارد میکروسکوپ بگذارد دور را نزدیک ببیند ریز را درشت ببیند این مشکل دید او حل می‌شود ولی با پای بسته نمی‌شود از مار فرار کرد. این عقل عملی این را او در میدان جهاد بست حالا هر چه درس بخواند هر چه بود و نبود او زیاد بشود بی‌اثر است هر چه باید و نباید او هم اضافه شود بی‌اثر است. يك دوره بحار الأنوار را بخواند اثر ندارد يك دوره بحار الأنوار را بنویسد اثر ندارد برای اینکه آنکه باید تصمیم بگیرد عقل عملی است که «عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»^۹ که این در میدان جهاد اکبر بسته شد خب حالا شما تلسکوپ بگذار میکروسکوپ بگذار دقیق شو مجتهد شو خب فهمیدی مثل اینکه کسی تلسکوپ گذاشته میکروسکوپ گذاشته از دور و نزدیک، ریز و درشت همه مار و عقرب‌ها را دارد می‌بیند

۸. المیزان، ج ۱۵، ص ۸.

۹. الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

خب آنکه باید فرار کند که چشم نیست يك وقت انسان چشم دارد درخت و آسمان و زمین را می بیند که این به بخش بود و نبود برمی گردد يك وقت چشم دارد مار و عقرب جرّار را دارد می بیند که این به بخش باید و نباید برمی گردد نه آن اثر دارد نه این اثر دارد آنکه اثر دارد دست باز است پای باز است پای فلج قدرت حرکت ندارد ما در درون خود دست و پایی داریم باید این را باز بگذاریم و چشم و گوش داریم،

بیان موارد درك حکمت نظری و عملی توسط عقل نظری

ممکن است کسی در همه این رشته ها مجتهد باشد اما چون در میدان جهاد نفس شکست خورده است و شیطان دست و پای او را بست این علم ها اثر ندارد ایمان، رأساً از سنخ علم نیست فقط به بخش عمل برمی گردد ما اراده داریم و تصمیم داریم و عشق داریم و محبت داریم و شهوت داریم و غضب داریم و اراده داریم و کراهت داریم و تولی داریم و تبری همه اینها برای عقل عملی است میدان دار، آن است، ایمان و کفر هم برای آن است. عقل نظری ما مربوط به همین کارهایی است که در حوزه و دانشگاه است انسان می تواند چیز بفهمد می تواند حکیم شود فیلسوف شود فقیه شود مرجع شود همه اینها برای عقل نظری است گرچه در اصول فلسفه آمده است که تصدیق شعری با برهان رابطه ندارند ولی این نکته هم باید نقد شود برای اینکه ما در قیاس شعری قضیه داریم و تصدیق نداریم.

بیان فاضل تونی درباره فرق آثار قضیه و تصدیق

یکی از لطایفی که شیخنا الاستاد مرحوم فاضل تونی (رضوان الله علیه) که از شاگردان خوب مرحوم جهانگیرخان قشقایی بود می فرمودند این بود که بین قضیه و تصدیق کاملاً فرق است تصدیق يك چیز دیگر است قضیه يك چیز دیگر است در قیاسات شعری تصدیق نیست رأساً، قضیه هست مثل اینکه بگویند آقا این را برای چه پوشیدی

می‌گوید مُد است. نافع است؟ نه، ضروری است؟ نه، برای چه پوشیدی، خب چون مُد است این چون مُد است نظیر همان مثالی که اگر به كودك بگویند «العسل مُرٌّ مهُوَّعٌ» عسل تلخ است بالا می‌آوری قی می‌کنی این عسل نمی‌خورد خب اینجا جا برای تصدیق نیست این فقط قضیه است این ترتیبِ اثر عملی دارد بعضی‌ها مختال‌اند یعنی بدون علم زندگی می‌کنند با خیال زندگی می‌کنند با قضیه زندگی می‌کنند نه با تصدیق وقتی به ایشان بگویی مگر این بر اساس گفته‌ خداست؟ نه، دلیل داری؟ نه، نافع است؟ نه، پس چرا می‌کنی؟ می‌گوید چون همه می‌کنند این معنایش این است که این با علم زندگی نمی‌کند این با خیال و وهم دارد زندگی می‌کند این همان است که قرآن کریم از او به عنوان مُختال یاد می‌کند منتها ما در عرف تخیل را بیشتر به کار می‌بریم، قرآن کریم باب تفعل را به کار نبرده در این زمینه، فقط باب افتعال را به کار برده که ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾^{۱۰} چون نفس «فی وحدتها كل القوی»^{۱۱} است مرزها را مشخص می‌کند از دوتا قضیه بود ما نتیجه باید نمی‌گیریم بود فقط بود نتیجه می‌دهد (يك) از دوتا قضیه باید، بود نتیجه نمی‌گیریم باید فقط باید نتیجه می‌دهند

ارتباط نفس انسان در ساختار جهان‌بینی با ایدئولوژی

اینکه می‌گویند جهان‌بینی با ایدئولوژی رابطه ندارد تا این محدوده درست است اما چون نفس «فی وحدتها كل القوی»^{۱۱} در يك مقدمه از قضیه باید كمك می‌گیرد در مقدمه دیگر از قضیه بود كمك می‌گیرد قیاسی تشکیل می‌دهد که يك مقدمه‌اش بود است يك مقدمه‌اش باید، نتیجه باید می‌گیرد. مثل اینکه می‌گوید خدای سبحان ولی نعمت است این بود است و هر ولی نعمت را باید حق‌شناسی کرد باید اطاعت کرد این باید است پس خدا را باید اطاعت کرد. از

۱۰. سورة لقمان، آیه ۱۸.

۱۱. اسرارالحکم، ص ۳۲۰.

مجموع دوتا مقدمه که یکی حکمت نظری است یکی حکمت عملی یکی جهان بینی است یکی ایدئولوژی یکی بود و نبود یکی باید و نباید، نتیجه باید می گیریم و همین نفس از يك مقدمه بود و نبود یا باید و نباید کاری می کند که آن اراده را تحريك کند پس چند گره زدن کار نفس است هم بودها را به هم گره می زند هم بایدها را به هم گره می زند هم بایدها را به بودها گره می زند هم باید را با اراده گره می زند به همان دلیل که کلی را به جزئی گره می زند برای اینکه «قاضی لابد أن يحضره المقضى عليهما» وقتی کسی دارد تصدیق می کند می گوید «الف»، «باء» است هم باید «الف» را درك کند هم «باء» را باید درك کند خب آنجا که ما قضیه ای داریم که موضوع جزئی است محمول کلی می گوئیم «زید انسان» خب زید را که با حس درك می کنیم انسان را که با عقل درك می کنیم کلی را با عاقله درك می کنیم جزئی را با باصره درك می کنیم این نفس است که «فی وحدتها كل القوى» است يك کلی را بر جزئی حمل می کند می گوید که «زید انسان» خب

بررسی تعبيرات محاوره‌ای رایج بین مردم و لسان قرآن

بنابراین ایمان از سنخ اراده است ما باید تلاش و کوشش کنیم این فضای عملی را تطهیر کنیم فرمود اینها که زیر دست شما هستند اینها را می گویند ملك یمین خب خانه هم ملك آدم است فرش هم ملك آدم است خدای سبحان که از خانه و فرش به ملك یمین تعبیر نمی کند می فرماید اینکه به عنوان بنده است در دست شماست، در دست شماست یعنی امانت در دست شماست شما در هیچ جای قرآن دیدید که خدای سبحان بفرماید خانه ای که ساختید فرشی که تهیه کردید زمینی که خریدید ملك یمین است خب همه چیز به دست ماست فرمود اینکه کارگر منزل شماست ملك

یمین است در دست شماست مواظب باشید این ﴿مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾^۱ است و خود حضرت قبل از اینکه بساط برده‌داری را برچیند با فرهنگ برده‌داری را برچید همه می‌گفتند عبید و اِماء، وجود مبارك حضرت اصلاً این واژه‌ها را به کار نمی‌برد می‌فرمود فُتَا و فتاة. این کنیزها را می‌فرمود فتاة، غلام‌ها را می‌فرمود فتا. خب همه اموال در دست ماست اما از آنها قرآن کریم به ملك یمین یاد نمی‌کند. خب فرمود اگر کسی این معارف را داشت آن وقت بهشت، ارث اوست بهشت را با علم‌الوراثه می‌برند نه با علم‌الدراسه خب علما ورثه انبیایند؟ بله، بالاتر از این ورثه الله هم هستند؟ بله، برای اینکه بهشت را از چه کسی دارند ارث می‌برند مؤمنین قبلی از کجا داشتند که اینها از آنها ارث ببرند اینها وارثان الهی‌اند اگر خدای سبحان فرمود: ﴿إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ﴾^۲ همین است.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. سوره نساء، آیات ۳، ۲۴، ۲۵، ۳۶؛ سوره روم، آیه ۲۸.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۲۸.